در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۷
كتاب البيع

جلسه 82

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چكيده بحث گذشته

عرض كرديم كه محقق نراقی(ره) بعد از بيان احتمالاتی در آيه شريفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، می‌فرمايند اگر بخواهيم از اين آيه شريفه، لزوم يا صحت را استفاده كنيم، بايد براي عقود در اين آيه، يك معنای عامی كنيم. آنگاه معناي «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» اين است كه عمل به هر عقدي واجب است؛ يعنی «**كل ما يصدق عليه العقد**»، عمل به آن واجب است. معنای اين كه «عمل بر طبق آن واجب است»، صحّت يا لزوم است، يعنی بايد عقد را حفظ كرد و اين عقد بهم نخورد و ما آثار بقاء را بر اين عقد مترتب كنيم.

موارد تمسک به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» بر لزوم

آنگاه محقق نراقي(ره) حدود شش مورد از مواردی را كه مي‌توان براي لزوم، به اين آيه شريفه تمسك كرد را بيان كرده‌اند.

مورد اول : اگر يك معاوضه جديدی حادث شود، اما نگوييم از مصاديق بيع است، چون اگر از مصاديق بيع باشد، در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» داخل می‌شود و بيع هم عقد لازم است و ترديدی در آن نيست. حال اگر معاوضه‌ای شد، فرض كنيم «بيمه» يك معاوضه جديد است، اگر در لزوم آن شك كرديم، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌گويد عمل به اين عقد واجب است. وفا؛ يعنی «**العمل بمقتضى الشيء**»، عمل به اين شيء واجب است.

مورد دوم: معمولاً فقهاء صلح را در جايی كه يك منازعه‌ای در كار هست مطرح می‌كنند، اگر بين دو نفر منازعه‌ای واقع شده، برای رفع منازعه، صلح را منعقد می‌كنند، و صلح اين چنينی مسلماً لازم است. حال اگر يك صلحی ابتدايی باشد، صلح ابتدايی يعنی صلحی كه برای رفع منازعه نيست، می‌گويد اين مال خودم را با مال تو مصالحه كنيم، آيا صلح ابتدايی لازم است يا نه؟ می‌فرمايد اگر به اين آيه شريفه برای لزوم استدلال كنيم، بله، می‌توانيم بگوييم اين صلح ابتدايی هم لازم است.

مورد سوم: يك حقوق غير مالي داريم، مثل حق رجوع زوج در طلاق، مردی كه زنش را به طلاق رجعی طلاق می‌دهد، می‌تواند رجوع كند. زن مي‌گويد من يك مالی به تو می‌دهم كه در مقابل آن، اين حق رجوع خودت را اسقاط كنی. مرد هم پول را گرفت و اين حق غير مالی را اسقاط كرد. حال شك می‌كنيم كه آيا اين كاری كه انجام دادند لازم است يا نه؟ می‌گوييم اين هم يك عقد و عهدی است، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شامل آن مي‌شود، اگر مرد پذيرفت، بعد از آن ديگر حق رجوع ندارد و حق رجوع ساقط می‌شود. البته بنا بر اينكه رجوع را حق بدانيم نه حكم. چون فرق «حق» با «حكم» اين است كه حق، قابل اسقاط است، اما حكم شرعی (مثل جواز در باب هبه برای واهب، يجوز للواهب أن يرجع ما دامة العين باقية) قابل اسقاط نيست.

مورد چهارم: اگر يك بيع فارسی يا يك بيع عربی به صيغه مضارع منعقد شد و ما گفتيم كه اين از مصاديق بيع متعارف نيست، داخل در بيع عرفی نيست تا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» شاملش شود، اينجا هم اصالة اللزوم را می‌توانيم پياده كنيم.

مورد پنجم: اگر كسی بيع فارسی را بيع عرفی بداند، اما نسبت به يك شرط يا مانعی شك كند، اينجا هم حكم به لزوم می‌شود. بيع فارسی را می‌گوييم بيع هست، اما نمی‌دانيم با وجود اين شرط، بيع لازم است يا مع انتفاء اين شرط هم بيع لازم است؟ أصالة اللزوم را جاری می‌كنيم و می‌گويم اگر اين شرط هم نباشد، باز لزوم وجود دارد.

مورد ششم: تمام عقودی كه در شرع تجويز شده است؛ اجاره، رهن، شركت، مضاربه، و هر عقد ديگری كه شارع تجويز فرموده، ما با اين آيه شريفه حكم به لزوم می‌كنيم. اين مواردی است كه مرحوم نراقی(قده) أصالة اللزوم را در آنها پياده كرده است.

محقق نراقی(ره) پيرامون اين آيه، تمام محتملات را بيان فرموده است، بعد استدلال را ذكر كرده، سپس مواردی كه اين آيه قابل تطبيق است را ذكر كرده، بعد می‌فرمايد ما در تمام اينها اشكال داريم «**ففی صحة التمسك به كلام من وجوه**»؛ می‌فرمايد به نظر ما آيه‌ی شريفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» صلاحيت برای استدلال ندارد و مي‌فرمايد ما با اين آيه نمی‌توانيم أصالة اللزوم را حتي در اين شش مورد اثبات كنيم.

بعد از بيان اين اشكالات اربعه می‌فرمايند به نظر ما اصل اولی در عقود؛ عدم لزوم است. بر خلاف فرمايش شيخ(ره) و حرف مشهور، كه اصل اولی در عقود را لزوم می‌دانند. مرحوم نراقی(ره) می‌فرمايد غير از آيه شريفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» كسانی كه اصل اولی را لزوم می‌دانند، غير از اين آيه دليل ديگری كه قابل اعتنا باشد ندارند، اين دليل هم كه اشكال دارد. اكنون دقت بفرماييد كه آيا اشكالات محقق نراقی(ره) قابل جواب است يا خير؟

اشكال اول محقق نراقي(ره) بر استدلال به آيه بر لزوم

در اين اشكال، مرحوم نراقی(ره) سه محور را بيان می‌كنند (عوائد، ص19). محور اول؛ می‌فرمايد ما در كتب اصولی خودمان مثل مناهج، بيان كرده‌ايم كه أصالة العموم يا أصالة الحقيقة، در جايی جاري مي‌شود كه كلمه يا جمله‌اي كه «**يظن كونه قرينة**»، وجود نداشته باشد. ابتدا كلمه ظنّ و گمان را ذكر مي‌كنند، بعد بالاتر می‌فرمايند؛ «**بل لم يقترن ما يصلح لكونه قرينة**»؛ چيزی كه قابليت قرينيت دارد و لو اينكه الان ما ظن به اين نداريم كه شارع اين را قرينه قرار داده است، اما در كلام چيزی وجود دارد كه صلاحيت برای قرينيت دارد، می‌فرمايند اينجا أصالة العموم يا أصالة الحقيقه جريان ندارد. ابتدا مثالی خودشان زده‌اند كه اگر مولا خانه‌ای دارد، اين خانه ده اتاق دارد، يا مولا ده لباس هم دارد. مولا به عبدش بگويد اتاق معين شماره يك را جارو كن. بعد از مدتی دوباره بگويد اتاق شماره دو را جارو كن. بعد از مدتی بگويد اتاق شماره سه را جارو كن. بعد بگويد اين بيوت را جارو كن.

اينجا ما احتمال می‌دهيم كه مسبوق بودن اين امر كلي به آن اوامر قبلی (كه گفته اتاق معين يك، دو، سه را جارو كن)، اينجا هم كه گفته بيوت را جاری كن، به قرينه سابق، بايد اين بيوت را حمل بر همان شماره يك و دو و سه كنيم. يا اگر مولا ده لباس دارد، امروز گفت اين لباس معين من را بشوی. فردا گفت لباس دوم معين را بشوی. بعد گفت اين لباس سوم معيّن را بشوی. بعد از روز پنجم يا ششم گفت «**إغسل الثياب**»، لباس را بشوی، اينجا اين گذشته صلاحيت برای قرينيت دارد كه مراد از اين ثياب، همان ثياب اول و دوم و سوم باشد و بقيه راشامل نشود.

آنگاه می‌فرمایند در ما نحن هم همینطور است. در ما نحن فیه شارع قبلاً وجوب وفای به بعضی از عقود را بیان فرموده، شارع وجوب وفای به عقد بیع و اجاره را بیان فرموده، وجوب وفای به بعضی از تعهدات مثل ایمان به خدا، ایمان به رسول، ایمان به کتب، آوردن نماز، روزه، حج و زکات را بیان فرموده، بعد از اینکه اینها را فرموده، حالا بگوید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، اینجا «**العقود**» چون مسبوق به یك عقود معینی است، پس ما نمی‌توانیم براي «**العقود**» یك معنای عامی در نظر بگیریم، نمی‌توانیم در «**العقود**» أصالة العموم جاري کنیم و بگوییم «**کل عقد و کل عهد**» ، برای اینکه چیزی که «**یصلح للقرینیة**» در اینجا موجود است.

بعد می‌فرمایند ادامه آیه دارد «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» ، می‌فرماید همین مضعّف حمل بر عموم است. آیه می‌گوید «يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ»، این «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» تفصیل عقود است؛ یعنی یکي از مواردی که برای شما حلال شده، «**بهیمة الانعام**» است. این تفصیل برای عقود است، پس این هم مضعّف این است که ما «**العقود**» را بر عموم حمل کنیم. سپس محقق نراقي(ره) نکته‌ی سومی فرموده که اگر ما «**العقود**» در این آیه شریفه را بخواهیم بر عموم حمل کنیم، لازم می‌آید که یك لفظ، هم در «تأکید» استعمال شده باشد و هم در «تأسیس»، و استعمال لفظ در تأکید و تأسیس معاً، مثل استعمال لفظ در اکثر از معنا، جایز نیست. بیان مطلب این است که قبل از این آیه شریفه، مثلاً صد مورد عقود را بیان کرده؛ بیع، اجاره، نکاح، محلّلات و محرّمات. همه اینها را جزء عقود مي‌دانیم. «**العقود**» نسبت به آنچه که قبلاً بیان شده، عنوان تأکید را دارد، نسبت به آنچه که مصادیق جدید است عنوان تأسیس را دارد.

اگر در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» «**العقود**» را عام بگیریم؛ یعني «**لکل عقد**» مراد باشد، این «**لکل عقد**» دو مصداق دارد؛ یك مصداق، عقودی که قبلاً بوده؛ بیع، نکاح، اجاره و...، که نسبت به آنها تأکیدی می‌شود. اما نسبت به آنچه که قبلاً بیان نشده، تأسیسی می‌شود. پس این «**العقود**» هم باید در تأکید استعمال شود و هم در تأسیس، و استعمال یك لفظ و یك صیغه امر، هم در تأکید و هم در تأسیس جایز نیست، همانطور که استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز نیست. آن وقت مرحوم نراقی(ره) بر همان مطلب اول تأکید می‌کند، که چون سوره مائده أخیرة السور است، لذا باید بگوییم همان عقودی که قبلاً حکمش را برای شما بیان کردیم. این اشکال اول.

جواب امام(ره) از اشکال اول

امام(رض) از این اشکال جواب مي‌دهند (کتاب البیع، ص112) و می‌فرمایند ما قبول نداریم که هر مسبوقی بتواند قرینیت داشته باشد، یا هر مسبوقی صالحٌ للقرینیة باشد.

می‌فرمایند **اولاً**: در مورد ما نحن فیه که انفاذ بعضی از عقود در سنین طویله است (**زایدتاً علی عشرین سنة**)، اینجا نمی‌تواند صلاحیت بر قرینیت داشته باشد.

پیامبر(ص) در طيّ بیست سال، مثلاً سال اول نماز را واجب کرد، محللات و محرمات را بیان فرمود، واجبات و محرمات را بیان فرمود، سال بعد بیع و نکاح و اجاره، سال بعد بقیه امور، اینها در حدود بیست سال بوده، در سالهاي طولاني بطوری که مطلب دوم مرتبط به مطلب اول نیست. می‌فرماید این دیگر صلاحیت برای قرینیت ندارد، «**لا یعد ذلك قرینة او صالحة للقرینیة لدی العقلا**».

این یك نکته خیلی خوبی است که در جاهای دیگر هم فایده دارد. اگر مولا به عبدش بگوید «**أکرم زیداً کلما جائك**»؛ زید هر وقت آمد او را اکرام کن. بعد از دو سال بگوید «**أکرم عمراً کلما جائك**» ؛ اگر عمرو هم پیش تو آمد اکرامش کن، بعد از دو سال

دیگر بگوید «**أكرم بكراً كلما جائك**». و زید و عمرو و بکر از علماء باشند. بعد از پنج شش سال بگوید «**أكرم العلماء كلما جائوك**»، که عنوان را روی علماء بیاورد. آیا می‌توانیم بگوییم «**أكرم العلماء**» که بعد از چند سال بیان کرده، اشاره به همان زید و بکر و عمرو دارد؟ آیا اگر کسی اکرام غیر این سه نفر را ترك کرد، می‌تواند عذر بیاورد بگوید من فکر کردم همان سه نفر قبلی مراد است؟ عرف از او قبول نمی‌کند.

بعد می‌فرمایند تحقیق این است که «**العام حجة ظاهرة عند العقلا لابد فی رفع الید من القرینة بنحو یتکل علیها العقلا**» ؛ تمام حرف در این عبارت است، می‌فرمایند ما زمانی از عام رفع ید می‌کنیم که یك قرینه‌ای که عقلا بر آن اعتماد کنند داشته باشیم، و در این آیه شریفه چنین قرینه‌ای که «**یتکل علیها العقلا**» باشد، نداریم. می‌فرمایند این مثالی که شمای محقق نراقی(ره) زدید، از جارو کردن و شستن لباس، اینجا قرینه‌ای هست که «**یتکل علیه العقلا**» ، اما این مثال با ما نحن فیه فرق دارد. در ما نحن فیه یك سال مسأله نماز و روزه را فرموده، سه سال بعد راجع به بیع، مطلبی را فرموده، دو سال بعد راجع به یك عقد و عهد دیگری فرموده است. فاصله اینها سالهای متمادی و طولانی بوده است. بعد هم فرموده «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، نمی‌توانیم بگوییم این قرینه است بر اینکه مراد از عقود، همین چند عقدی است که در زمان شارع بوده است.

ثانیاً: اینکه می‌فرمایید سوره مائده، أخیرة السور است، و لو روایتی هم داشته باشد، ما قبول نداریم یا لااقل محل کلام است، چون روایات متعارضه‌ای هم دارد که سوره دیگری را آخر قرار داده است.

ثالثاً: اصلاً این که سوره مائده أخیرة السور است، مؤید این است که آیه، عام باشد. برای اینکه بعد از او دیگر تقنین و قانونگذاری تمام می‌شود، پس باید خداوند راجع به هر عقدی یك حکمی را بیان فرموده باشد.

رابعاً: این حرفهایی که شما زدید، که واجبات و محرمات را هم داخل «**العقود**» کردید، ما قبلاً برای شما بیان کردیم که بین عقد و عهد فرق وجود دارد. واجبات و محرمات عهد هستند اما عقد نیستند. اگر ما واجبات و محرمات را خارج کردیم، بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» فقط می‌خواهد چند عقد؛ بیع و اجاره و نکاح را بگوید! اینکه خداوند این آیه شریفه را برای همان دو سه عقد بیان کرده است، این قابل قبول نیست.

خامساً: اینکه گفتید «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ» تفصیل برای عقود است، جواب این هم از مطلب قبلی روشن شد؛ زمانی می‌تواند تفصیل برای عقود باشد که ما عقد را به عهد معنا کنیم، بگوییم عهد، واجبات و محرمات و محللات را هم شامل می‌شود، در حالی که ما گفتیم این صحیح نیست و عقد شامل عهد نمی‌شود، گفتیم عقد؛ «**ربط خاص بین الشیئین حتي حصلت العقدة**» است، اما عهد آن چیزی است که در ذمه و عهده قرار می‌گیرد.

سادساً: مطلب سومی که فرمودید، که اینجا اگر «**العقود**» را عام بگیریم، نسبت به آن عقود قبلی که در شریعت بوده، تأکید می‌شود، نسبت به عقود جدید، تأسیس می‌شود، و لازمه این کلام این است که یك لفظ، هم در تأکید و هم در تأسیس استعمال شود. می‌فرمایند این صحیح نیست، چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هیأت امر، در معنای بعثیت استعمال شده است، آن وقت از این بعث، نسبت به بعضی از موارد، صدق تأکید می‌کند، نسبت به بعضی از موارد، صدق تأسیس می‌کند.

اینطور نیست که بگوییم «**أوفوا**» هم در تأکید استعمال شده و هم در تأسیس، بلکه «**أوفوا**» فقط در تحریك و بعث استعمال شده، که به عقدتان وفا کنید، حالا این نسبت به آن مصادیقی که قبلاً وفا واجب بوده، تأکید است، و نسبت به آنهایی که قبلاً مطرح نشده بوده، تأسیس است. این جوابی است که امام(رض) دادند. حالا بیاید ببینیم آیا این جواب، قابل قبول است یا در آن تأمّلی وجود دارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.